

بنیاد فرهنگی کهزاد

خوانندگان ارجمند،

اینبار «گفتار اول تا سوم» کتاب «لشکرگاه» اثر علامه کهزاد خدمت تان تقدیم میگردد.

این کتاب یک اثر ادبی، تاریخی، باستان شناسی و همچنان داستانی است که از کشف لشکرگاه و داستان مربوطه آن با تحقیقات علمی بحث میکند. بدین ترتیب افتخار احیای نام باستانی «لشکرگاه» به علامه کهزاد میرسد که بعد از نهصد سال خاموشی دوباره بر سر زبانها انداخت که بعداً بصورت رسمی نام شهری شد که مرکز ولایت بزرگ هلمند میباشد.

سلطنت غزنویان از دوره های بزرگ تاریخی خراسان باستانی است که قلمرو آن از ری تا دهلی امتداد داشت و در آثار ادبا و شعرا بنام ایران و ایران زمین یاد شده است که از کشور ایران کنونی (فارس) فرق دارد. غزنه پایتخت این سلطنت پهناور و لشکرگاه مرکز بزرگ سربازانی بود که این امپراتوری بزرگ را دیده بانی میکردند. این دوره تاریخی همچنان در اعتلای زبان و ادب فارسی دری از مهمترین دوره های تاریخ و ادبیات کشور ما بشمار میرود که در آنروزگار بنام «خراسان» شکوهمند یاد میشد و امروز افغانستان سربلند میراث دار آن افتخارات بزرگ تاریخی محسوب میشود.

گفتارهای چهارم تا دهم این کتاب در آینده تقدیم خوانندگان گرامی خواهد شد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

لشکرگاه

کوشک سلطنتی غزنویان در دشت لکان

مطالعات تاریخی، ادبی، هنری و باستان
شناسی

تالیف

احمد علی کهزاد

اسد 1332
انجمن تاریخ
کابل افغانستان

چون به لشکرگه او آئینه پیل ززند ملکی کز ملکان بوسه به اکلیل ززند
شاه افریقه را جامه فر و نیل ززند میخ دیوار سراپرده بصد میل ززند

مسعود و لشکرگاه

ای خداوند خراسان و شهنشاه عراق
ای بمردی و بشاهی برده از شاهان سباق

ای سپاهت را سپاهان رایتت را ری مکان
ای ز توران تا به ایران بندگان را وثاق

ای جهانرا تازه کرده رسم و آئین پدر
ای برون آورده ماه مملکت را از محاق

ای ملک مسعود بن محمد کاحرار زمان
بر خداوندی و شاهی تو دارند اتفاق

هم بدان ره کاشتقاق فعل از فاعل بود
سعد و چرخ از کنیت نام تو گیرند اشتقاق

از همه شاهان چنین لشکر که آورد و که برد
از عراق اندر خراسان از خراسان در عراق

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل
کاحمد مرسل بسوی جنت آمد از براق

ای خداوندی که نصرت گرد لشکرگاه تست
چترت ایوانست و پیلت منظر و فحلت رواق

تا سفرهای تو دیدند و هنرهای تو خلق
برنهادند از تعجب قصه شاهان به طاق

"منوچهری"

فهرست مندرجات

گفتار	مضمون	صفحه
الف	مقدمه	
ب	تقریظ	
گفتار اول	لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد	
گفتار دوم	حفریات در لشکرگاه	
گفتار سوم	لشکرگاه و بست از نظر فرخی	
گفتار چهارم	کوشک سلطنتی لشکرگاه از نگاه ملک الشعرا استاد عنصری	
گفتار پنجم	کشتی رانی روی آبهای هیرمند	
گفتار ششم	تصویر رنگه دیواری کاخ لشکرگاه	
گفتار هفتم	مقصوره اختصاصی کوشک سلطنتی و مسجد جامع لشکرگاه	
گفتار هشتم	سلاطین غزنوی و شکار	
گفتار نهم	چند ماه حیات مسعود در لشکرگاه	
گفتار دهم	آغاز، عروج، سقوط و انهدام لشکرگاه	

مقدمه

دودمان آل ناصر دو قرن کامل در بین سرزمین زیبا و از بین سرزمین زیبا به بخشی بزرگ در بین گوشه شرق جهانبانی کردند و نام نامی و نشانه های سترگ و گرامی از خود بیادگار گذاشتند که وصف آن را در ده قرن تاریخ مملکت در بزرگترین آثار تاریخی و در زیباترین قصاید خداوندان سخن مشاهده میکنیم. فرخی ها، عنصری ها، بیهقی ها و صدها سخن سرایان بزرگ در مدح سلاطین عظیم الشان غزنه و در تعریف عصر درخشان مدنیت پرور و باغ ها و کاخ های مجلل ایشان بسیار گفتند و بسیار نوشتند و نوشته ها و گفته های آنها تا امروز و تا هر روزی که جهان باقی است باقی خواهد ماند.

در حدود 9 صد سال است که تاریخ مسعودی و قصاید ملک الشعراء دربار محمود و حکامه های غرای شاعر سیستانی را میخوانیم ولی شواهدی در دست نداشتیم تا اقلاً گوشه از آن گفته های نغز و پرشکوه را ثابت کند. بالاخره اتفاقات یاری کرد و در کرانه های هیرمند، در جوار بست، کاخی کشف شد و چشم دید سخن سرایان نامی یک دفعه رنگ حقیقت پیدا کرد. لشکرگاه کشف شد و با کشف آن پرده از مقابل نگاه ما برداشته شد. افتخار دارم که در بالا زدن این پرده سهمی دارم و شادم که اینک دست خوانندگان گرامی را گرفته و در پرتو این شمع کوچک در لشکر گاه بست وارد کوشک سلطنتی دشت لکان میشویم.

احمد علی کهزاد

گذرگاه، کابل، اسد 1332

تقریظ

آقای کهزاد مؤرخ شهیر وطن!

پس از بیست سال تتبع و تحقیق در آثار و کتب دوره آل ناصر و تحمل رنجهای فراوان که در این راه برده ام بسیار شادم که بدیدار اثر قیمتدار تو نسبت به لشکرگاه یا لشکری بازار احفاد ناصر دین الله سبکتگین در بست دیده روشن میکنم.

این اثر هم از نگاه تاریخ و هم از نگاه عشق به آثار و مفاخر وطن شایسته ستایش و درخور تمجید است.

تاریخ سرزمینی که در آن بسر میبریم از وقایع بسیار بزرگ و آثار نهایت باشکوه و زیبا مشحون است که تحقیق هر یک از این داستان ها و کاوش ها در هر کدام از این آثار و متروکات کتابی جداگانه میخواهد و مستلزم مباحث بسیار عالمانه و دقیق میباشد.

تو مانند سایر آثار مخلصی که نگاشته ئی در بین اثر خود نیز یک فصل از مفاخر وطن خویش را روشن نموده ئی.

این یک وظیفه ملی بود که تو در پرتو استعداد و لیاقت و تتبع خویش ببیان رسانیدی. جزاک الله فی الدارین خیرا.

امید وارم سایر جوانان دانشمند ما نیز به انجام وظایفی که در این راه دارند، موفق گردند.

خلیلی

گفتار اول

لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد

در عالم، کشفیات هر چه میخواید باشد، اتفاقات دخالت زیاد دارد. روز 26 حمل 1327 در طی مسافرتی بجانب بست، اسم "لشکری بازار" از زبان سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار برآمد. در ماه ثور سال مذکور کلمه "لشکرگاه" در تاریخ بیهقی نظرم را جلب کرد. لشکرگاه در عالم تاریخ و ادب کشف شد و باستان شناسی با شواهد مادی این نظریه را تأیید نمود.

لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد
لشکرگاه یا لشکری بازار
دشت لکان میان مسیر هیرمند و ارغنداب
کوشک دشت لکان
بست و لشکرگاه دو حصه یک شهر
طاق بست شاهکار معماری عصر غزنوی
مسافرت 26 حمل 1327 بطرف طاق بست
اکتشافات غیر مترقبه
خرابه های لشکرگاه در سرخی شامگاهان

در سال 1312 شمسی مطابق 1933 مسیحی موقعی که بنا بود هیئت «کاروان زرد» فرانسوی به تعقیب خط مسافرت خود در آسیا از راه هرات وارد افغانستان شود و بنده در آن زمان بحیث ترجمان زبان فرانسوی در دارالتحریر شاهی کار میکردم، از حضور اعلیحضرت شهید مامور شدم تا به معیت «کپتان پکور» که بقسم نماینده هیئت برای دیدن راه ها و پل ها و تهیه تیل وارد افغانستان شده بود و به همراهی پروفیسور هاکن مدیر هیئت حفاریات فرانسوی که بحیث باستان شناس و متخصص مسائل آسیائی در هیئت کاروان زرد عضویت داشت، بطرف قندهار و گرشک حرکت کنم و با هیئت کاروان زرد در افغانستان گردش نمایم. در سال

مذکور مدت یکماه با «هاکن» و «پکور» در گرشک اقامت داشتیم و پیوسته میان حوزه هیرمند و ارغنداب رفت و آمد و سیر و سیاحت داشتیم و مقصد اساسی ما مطالعه امکانات عبور دادن موترهای سنگین هیئت بود. چون هر دو رودخانه پل نداشت و وسایل نقلیه ذریعه کشتی عبور داده میشد، کوشش نمودیم تا کشتی ارغنداب را از راه آب به هیرمند و از حوالی متصل قلعه بست به گرشک بیاریم تا کشتی های هیرمند و ارغنداب را با ریسمان های فلزی بهم بسته و موترهای ثقیل را حمل و نقل دهیم.

بالاخره هیئت کاروان زرد وارد گرشک شد و با ترتیباتی که اتخاذ نموده بودیم همه موترها به سلامت از آب هیرمند عبور کرد و حین وصول به سواحل چپ رودخانه پروفیسور هاکن که قبل برین از راه مطالعه به وجود کمان زیبای بست آشنائی داشت، رئیس و چند نفر از اعضای برجسته هیئت کاروان زرد را گرفت و در حالی که بنده هم حاضر بودم برای دیدن طاق تاریخی بست حرکت کردیم. متأسفانه چون راه فوق العاده خراب و جر و جوی زیاد بود یکعهده رفقای سفر ما با یک موتر صحراگرد از جوئی عبور توانستند و بنده که در موتر شهری بودم اینطرف جوی ماندم و ارمان دیدن طاق بست تا اوائل سال 1327 بدل ماند.

طاق بست که اکثر هموطنان گرامی تصاویر خورد و بزرگ آنرا در مجلات و جراید مملکت دیده اند، در پای بالاحصار بست قرار دارد و واقعاً یکی از شاهکار های هنری اسلامی این مملکت است که متأسفانه در اثر مرور زمانه و تأثیرات باد و باران و صدمه های دست بشری کمی منحنی شده و از دیرباز ریاست موزه و حفاریات و حفظ آثار وزارت معارف در صدد مرمت کاری آن بود تا اینکه در سال 1327 هنگامیکه جناب سردار محمد یونس خان سمت نایب الحکومگی ولایت قندهار را داشتند رسماً از وزارت معارف خواهش کردند تا هیئتی مرکب از اشخاص فنی برای مطالعه امکانات مرمت کاری طاق مذکور فرستاده شود. در نتیجه بنده با موسیو شلوم برژه مدیر هیئت حفاریات فرانسوی و موسیو لوبر مهندس هیئت و موسیو کوریل عضو هیئت روانه قندهار شدیم و روزیکه بنا بود با جناب نایب الحکومه برای معاینه طاق بست حرکت کنیم مدیر هیئت مردم شناسی دانمارکی که در قندهار بود با جناب خلیلی الله خلیلی که در آنوقت سمت ریاست قند و پترول را در قندهار داشتند با ما همراه شدند و کاروان کوچک ما بکنار چپ هیرمند رسید و از نقطه مقابل گرشک بطرف خرابه های قلعه بست حرکت کردیم. در راه جناب سردار محمد یونس خان در حالیکه بطرف دست راست در افق شمال غربی دشت به خرابه هائی دور افتاده ئی اشاره نمودند، فرمودند که اینجا هم خرابه های زیادی افتاده که مردم محلی معمولاً آنرا «لشکری بازار» میگویند و قابل دیدن است.

چون هدف ما طاق بست بود و شام هم باید به گرشک مراجعت کنیم، فیصله نمودیم که اول وظیفه اساسی را که مطالعه امکانات مرمت کاری طاق بست است انجام داده و عصر عندالمراجعه راه خود را چپ کرده و در امتداد انحنای مجرای هیرمند همه خرابه های بین بست و لشکری بازار را معاینه خواهیم نمود.

به این ترتیب طاق بست و خرابه ها و بالاحصار و گرد و نواح قریب آنر مطالعه و عکس برداری نموده و بعد از صرف نهار در سایه چند درختی که تا حال در مجاورت خرابه های بست باقی مانده راه مراجعت پیش گرفتیم.

خرابه های بست و لشکری بازار به اصطلاح قدیم بفاصله یک فرسخ، که بحساب های امروزی دونیم کروه و یا 7 کیلومتر شود از هم فاصله دارد و با این بعد مسافه ساحه میان این دو جا بخصوص در حواشی ساحلی رودخانه هیرمند از خرابه ها و بقایای بقعات و زیارت ها خالی نیست. لشکری بازار و بست در حقیقت دو حصه یک شهر اند. یکی محل بود و باش مردم و دیگر محل رهائش سپاه و ادارات دولتی. بست و لشکری بازار هر دو کنار مجرای هیرمند، هر دو در دامن دشت پهناوری افتاده که آنرا به احتمال قریب به یقین «دشت لکان» میگویند و ضبط های مختلف دیگری هم دارد مانند «بکان» و «چکان» و غیره. رود هیرمند از لشکری بازار تا بالاحصار بست در فاصله چندین کیلومتر نیم دایره عظیمی تشکیل داده و دشت لکان و خرابه های روی آنرا در آغوش کشیده است. با اینکه بست و لشکری بازار هر دو متصل مسیر آب هیرمند واقع است چون رودخانه در طی هزاران سال مجرای خود را در دشت خورده و به علت جریان در زمین هموار جلگه ئی سر و صدای زیاد ندارد، روی دشت لکان در خطی که از بست بطرف لشکری بازار می رفتیم از رودخانه اثری دیده نمی شد و حرارت آفتاب با اینکه اوائل سال (26 حمل 1327) بود احساس می شد ولی هنوز نهایت گوارا و مطبوع بود.

بهر حال تقریباً ساعت های سه بعد از ظهر از پای دیوارهای نیمه ویرانه بست که بقایای مراحل اخیر اشغال شهر در دوره های بعد از خرابکاری تیمور میباشد، عبور نموده و چون در دشت تقریباً هر سمتی اتومبیل حرکت میتواند از خرابه ئی به خرابه ئی پیش میرفتیم و بدین ترتیب در دو سه جا موسوم به مزار «شهزادگان سرواز» و «شهزاده حسینی» متوقف شده و به خواندن لوایح و گرفتن عکس ها مشغول شدیم که شرح آن با اینکه دلچسپ و از نظر تاریخ مفید است، اینجا به مبحث حاضر ربط مستقیمی ندارد. خلاصه از ین جاها گاهی پیاده و گاهی به سواری اتومبیل گذشته و بالاخره از دور مجموعه دیوارهای نسبتاً بزرگ و بلند و

طولانی پدیدار شد. میان ما و دیوارهای بقایای آبادی بزرگ چند صد متر فاصله است. چون در آفتاب دیگر هوا گرم بود و بعد از گردش های روز خسته و زله و مانده هم شده بودیم و ماهیت واقعی خرابه ها هم برای ما معلوم نبود، یکی دو نفر از رفقای سفر ما مثل موسیو کوریل فرانسوی و مستر کریستن سن رئیس هیئت مردم شناسی دانمارکی در موتر ماندند و بنده و موسیو شلوم برژه و جناب نایب الحکومه و جناب آقای خلیل الله خلیلی و مهندس هیئت موسیو لوبر پیاده شده و بعد از عبور از جوی ها بطرف خرابه ها نزدیک شدیم.

جناب سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار که قبل برین اینجا ها را مفصل دیده بودند، میخواستند از همان زاویه و نقطه ئی که بار اول وارد شده بودند خرابه های لشکری بازار را بما نشان دهند ولی چون دامنه خرابه ها از بقایای بازار قدیم گرفته تا عمارات مختلف بیش از یک کیلومتر طول دارد و اصلاً از دامن دشت از هر سمت و گوشه ئی میتوان وارد شد و راه بلد اولی هم حاضر نبود از صفحه مقابل به حصص وسطی خرابه ها نزدیک شدیم. آقای خلیلی که مثل ما تازه اسمی از لشکری بازار شنیده ولی آنرا ندیده بود با دلچسپی های زیادی که بتاریخ درخشان عصر غزنوی ها دارد و با مجلدی از تاریخ بیهقی به بست آمده بود خستگی های دشت و آفتاب گرم آنرا فراموش کرده و با اشتیاق زیاد به عجله قدم برمیداشت و با بیحوصلگی و شتاب زدگی که در چنین مواقع طبعاً پیدا میشود بالاخره خود را به پای یک سلسله دیوارهای بلند و طولانی رساندیم. در وسط خط دیوار ها از مدخل بزرگی گذشتیم که به دو طرف آن برج ها و اطاق ها با دیوارهای بس ضخیم تعمیر شده است و دفعتاً وارد محوطه بسیار بزرگ و مستطیلی شدیم که دیوارهای چهار ضلع آن همه آباد است و در وسط آن صفا ئی تا حال باقی مانده. محوطه ئی با این عظمت و بزرگی با این همه دیوارها و مدخل بزرگ که آثار خرابی کمتر در آن وارد شده است دفعتاً ذهنیت ما را که تا دقایق اخیر منتظر چیز های عادی بودیم، تغییر داد. چون لشکری بازار تنها اسمی است که باید عجالاً مقصود این همه آبادی ها را از مفهوم آن استخراج کنیم، ب فکر یکی از میدانهای مشق نظامی ها افتادیم ولی فوراً باید عرض کنیم که این حدس خلاف حقیقت بود و این محوطه اصلاً در زمان آبادی لشکرگاه و بخصوص در عصر سلطنت مسعود اول باغ شکار و یکنوع شکارگاه داخلی و خصوصی قصر بود که در مبحث شکار سلاطین غزنوی علیحده از آن بحث خواهیم نمود.

بعد از نگاهی به چهار سمت این محوطه وسیع با مشاعر بیدار شده و تکان خورده در حالیکه احساسات کنجکاو ی برانگیخته شده بود، پیش رفتیم و از مدخل بزرگ و بلند دیگری گذشته وارد محوطه دیگر گردیدیم که بذات خود خیلی کلان میباشد ولی به تناسب محوطه اولی و به پهلوی آن کوچکتر معلوم میشود. دیوار های این

محوطه داخلی 7-8 متر بلند و یک سلسله کمان هائی دارد که قوسی آن به اصطلاح فرانسوی بشکل نعل اسپ است و حاشیه های پلستر آن در جاهائی که باقی مانده دنداندار میباشد. پایان تر از ارتفاع سر کمان های مذکور یک عده کمان های دیگر در دیوار ها تعبیه شده که مقصود از آن شاید استحکام دیوارها باشد. بهر حال تناسب جسامت، ارتفاع دیوارها، شکل و تناسب کمانها و طاق ها، بقایای پلستر کاری روی دیوارها، تزئینات بشکل گل های بزرگ مدور که جاهای افتادگی آنها کنده در دیوارها معلوم میشود آثار تزئینات قالب گرفته شده و حتی شواهد بعضی رنگ آمیزی ها در نقاط محفوظ از باران در انحنای کمان ها و طاق ها به مرتب به حیرت ما افزود و با آنکه از یک لحظه قبل انتظار دیدن چیز های نو و دلچسپ در ما پیدا شده بود معذالک اینقدر هم تصور نمیتوانستیم که در یک گوشه فراموش شده دشت، عقب یک سلسله دیوارهای خام باران زده و باد خورده و آفتاب دیده چنین بناهای مرتب با یک نقشه و پلان منظم ببینیم که با خورده شواهدی که باقی مانده روزی هم تزئینات برجسته و نقوش و هم رنگ آمیزی ها داشت.

بعد از ملاحظه این همه جزئیات باز در پهنای آبادی های نیمه ویرانه پیشتر رفتیم و بعد از مدخل بزرگ دیگر وارد تالاری شدید بشکل صلیب. دیوار های ضخیم به بلندی چندین متر ایستاده و از روی وسعت محوطه مرکزی آن تخمین مینمودیم که چه گنبد بزرگی فراز آن آباد بود. در چهار گوشه تالار اطاق های بزرگ دیگر با مدخل ها و روشن دان ها دیدیم و این همه اطاق های بزرگ و تالار ها که به اساس یک نقشه مرتب تعمیر شده بود خود به خود حکم میکرد که اینجا ها محل رهاپس و بود و باش و زندگانی عادی نیست و از در و دیوار بوی عظمت و جلال درباری می آید و همه بیک زبان میگفتیم که اینجا روزی بارگاه و محل دربار شاهی بوده است. ممیزات و اختصاصات سبک معماری هر کدام بجای خود جلب نظر میکرد و باید هم جلب نظر بکند زیرا تا آنوقت نظیر آن را در سایر نقاط افغانستان ندیده بودیم. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی اظهار میداشت که بعضی از این ممیزات در سبک عمرانی کشورهای اسلامی هم بی مانند است. در مقابل دهلیز عریض تالار دربار محوطه داخلی بزرگ دیگر به ملاحظه رسید که در آن جا بزرگان و اهل دربار و کسانی که روزهای مخصوص به غرض تشریف به بارگاه می آمدند، انتظار میکشیدند و اینجا را در عصر غزنوی ها طارم میگفتند.

پیشتر گفتیم که در چهار کنج تالار بزرگ دربار اطاق های بزرگ دیگر تعبیه شده است که بدون سقف همه دیوارهای آن باقی مانده و چون سقف های آنها گنبدی بوده برای تعمیر گنبدی روی محوطه اطاق های مربع در چهار زاویه فوقانی

دیوارهای اطاق ترتیبات مخصوصی گرفته شده بود که بعد ها بعد از مطالعات مهندسی فهمیدیم که از مختصات سبک معماری غزنوی ها است.

بعد از معاینه این قسمت ها یقین ما بیشتر شد که اینجا روزی قصر سلطنتی و بارگاه شاهانه ئی بوده و با اینکه هیچ کدام ما به نام «لشکرگاه» یا «لشکری بازار» در متون مربوط به عصر غزنوی چیزی نخوانده بودیم و یا اگر خوانده هم بودیم تعیین محل و تشخیص آن در بین خرابه ها به خیال و تصور ما هم نمی‌آمد، هر کدام حدسی می‌زدیم و بدون کدام دلیل و برهان مقنع اسم غزنوی ها و سلاطین مقتدر آن به زبان ما می‌آمد و در حالیکه از این اطاق به آن اطاق، از این دهلیز به آن دهلیز به عجله وارد و خارج میشدیم هر کدام اظهار نظری میکردیم و پیش میرفتیم.

بطرف شمال تالار بزرگی که به حدس آنرا تالار دربار خواندیم به چندین دسته اطاق های دیگر با راهرو ها و ترتیبات عمرانی مخصوصی مواجه شدیم. این مجموعه اطاق ها با مجموعه ئی که پیشتر ذکر کردم فرق داشت. یعنی از روی اندازه به پیمانه کوچک تر ساخته شده بود. آخرین قطار اطاق های این حصه مشرف به رودخانه هیرمند می‌باشد و از هر رواق و هر کلکین و دریچه ئی که بیرون نگاه شود، سطح آب رودخانه بنظر می‌خورد و آنطرف جریان آب های هیرمند جلگه پهناور و سرسبزی منبسط است که آخرش در سر تا سر افق مقابل با خط آسمان پیوست است.

با عجله ئی که در پیش است از این اطاق به آن اطاق از این گوشه به آن گوشه در تردد هستیم و در هر دقیقه از سوراخ نیم ویرانه کلکین و کمان نیمه افتاده سرتاق گوشه ئی از سطح رودخانه بنظر خورده و با عبور و حرکت سریع ما از نظر ناپدید میشود.

چون آفتاب نزدیک غروب بود راجع به این حصه خرابه ها لشکری بازار هم حدسیاتی پیش خود قایم کردیم و این حصه ها را مخصوص زندگانی خصوصی و خانوادگی صاحب قصر تعبیر نمودیم و بعد ثابت شد که تصورات ما بی مورد نبود و حرم سرای کوشک سلطنتی اقلأ در زمان مسعود اول همین جا بود و در صفحات آینده مبحث مخصوصی برای شرح این مطلب وضع خواهیم نمود. (مبحث حفریات لشکرگاه ملاحظه شود).

چون در خط سیر و گردش خود از صفحات خرابه های لشکری بازار که رخ بجانب دشت است در عمق خرابه ها بعد از دیدن باغ شکار و محوطه های دربار

و حرم سرای به کناره های هیرمند رسیدیم، از مدخل بزرگی که رخ به جانب رودخانه است بیرون شده و در پای دیوار های بلند که موازی مجرای رودخانه متصل مسیر آب منبسط است چند قدمی برداشتیم و ملتفت شدیم که این آبادی ها از طرف شمال مشرف به رودخانه بود و بانی این آبادی ها در انتخاب محل و موقعیت نظر بسیار صائبی داشت. کسانیکه در لشکری بازار زندگانی داشتند نه تنها برای احتیاجات روزمره از آب های رودخانه استفاده میکردند بلکه در مراوده و گردش و حمل و نقل از آب های هیرمند کار میگرفتند و این موضوعی است که در گفتار پنجم «کشتی های کوشک دشت لکان - کشتی رانی روی آب های هیرمند» مفصل در اطراف آن صحبت شده است.

به شرحیکه پیشتر نوشتم چون بلاانتظار و بصورت غیر مترقبه از راه یکی از مدخل ها به این خرابه های با عظمت که رخ به جانب دشت است وارد شدیم و در پهنائی و عمق خرابه ها تا کناره های هیرمند پیش آمدیم. حالا که به کنار رودخانه رسیده ایم به دو جانب شرق و غرب که نگاه میکنیم دامنه آبادی است که قسمتی پیوسته و بقیه کنده کنده حصه ئی به طول چند صد متر و بقیه حد به حد در امتداد مسیر رودخانه عظیم هیرمند منبسط است و دیوارهای ضخیم و بلند و پهن است که بر سطح آن حاکم میباشد. دشت پهناور، رودخانه بزرگ، جلگه عظیم، افق وسیع، آبادی های کهن و نیمه ویرانه در آخرین روشنی های کم رنگ دیگر و دقایق نزدیک شام چون اشباح عظیم الجثه که گوئی مرور زمانه و قرون آنها را بزرگ و هیبت ناک ساخته و خود علامه فارقه عصر و زمان شده اند در حالیکه شکل و قیافه آنها تمیز نمیشود چون پرگنه های گل و خاک جلب نظر میکند.

دقایق اخیر دیگر و آغاز شام است با اینکه مدتی است آفتاب در جلگه پهناور آنطرف آب های هیرمند، آنطرف دشت ها و بیابان ها و ریگستان های سیستان فرو نشسته هنوز در افق باختری یکنوع روشنی سفید زرد کاهی مایل به گلایی نمودار است. نسیم خفیفی از ماورای پهنائی رودخانه میوزد و حد به حد در دامان بیکران جلگه پارچه ئی از سطح آب های هیرمند در تاریکی شامگاهان سفید میزند.

چون وقت تنگ است امکان ندارد که همه جاها را ببینیم لذا حصصی را که ملاحظه کردیم حین بازگشت باز سرسری دیده و چون قسمت های باقی مانده شرقی بیکر آبادی های لشکری بازار سر راه حرکت ما بطرف گرشک بود متوجه قسمت های غربی شدیم. در ین قسمت باز متصل هم محوطه های داخلی میدان های محاط با دیوارها یکی بعد دیگر ظاهر میشد و بدون اینکه فکری کنیم و اظهار نظری نمائیم، میگذشتیم تا اینکه از آخرین محوطه گذشته به مدخل نهائی

جناح غربی این همه آبادی ها رسیدیم. جناب سردار محمد یونس خان پیشتر به بلندی که از تراکم گل های یکی از برج های متصل دروازه بمیان آمده بود بالا شده و دیگران را صدا زدند و چیزیکه پیش روی خود دیدیم بقایای دو رسته دکان های لشکری بازار بود که درست در محور مدخل بزرگ اقلأ بطول یک کیلومتر پیش رفته و از افق مقابل، جاده مستقیمی از میان صفوف خرابه های دکان ها گذشته و به دروازه بزرگ منتهی شده است.

در منتها الیه نقطه غربی بازار و شاید از آنهم دورتر در کناره های مسیر هیرمند خرابه های با عظمت دیگر معلوم میشد که به علت نبودن وقت از آن صرف نظر کردیم. قرار بیانات سردار محمد یونس خان نایب الحکومه وقت، دیدن لشکری بازار وقتی به بیننده بیشتر تاثیر وارد میکند که از همین جاده مستقیم از میان بقایای قطار دکان ها وارد شوند. واقعاً طی یک کیلومتر درین جاده مستقیم و دیدن خطوط دیوارهای دکان ها و رسیدن در مقابل درب بزرگ و عبور از میان یک سلسله میدان ها، محوطه ها، حویلی ها، دروازه های بلند و طاق ها و رواق های رفیع و دیدن آبادی های متناظر نسبت به محور مدخل ها به مراتب بیشتر تاثیر وارد میکند و وضاحت نقشه، عظمت بنا و استحکام عمارات و قدرت نقشه کشی و عمرانی وقت از نظر فن خوب تر مدنظر مجسم میگردد.

بهر حال بعد از چند دقیقه توقف در پیرامون دروازه غربی لشکری بازار راه مراجعت پیش رفتیم. حصه هائی را که تا تالار دربار قصر اتصال داشت از زوایا و راه های دیگر عبور کردیم و به حصص شرقی پیکر آبادی ها پیش رفتیم. نظیر تالار دربار و حیاط های داخلی مربوطه آن تالار دیگری آمد عیناً به نقشه و پلان اولی ولی به تناسب کوچکتر. عندالورود جز اینکه تشابه میان تالار اول و دومی و ملحقات آنها را ببینیم در باب مورد استعمال اصلی آن حدسی زده نمیتوانستیم جز بصورت خیال و تقریب که این هم از ملحقات عمارت مرکزی درباری است ولی بعد ها به اساس اشارات متون بیهقی فهمیدیم که در لشکرگاه برای دیوان و دفتر و دارالانشأ و اجتماع حاجب ها و وزرا و سپه سالاران و رهائش سفرا و ایلچی های خارجی جاهای مخصوصی بود که بعضی آن در پیکر شرقی لشکری بازار قرار داشت که در صفحات آینده این اثر به بعضی از ین جاها اشاره خواهد شد.

بعد از عبور از لا به لای دیوارها و حیاط ها و بازار پهنای آبادی ها گذشته و بار دیگر به کناره های هیرمند نزدیک شدیم و لب لب آب رودخانه راه بازگشت خویش را بطرف شرق پیش گرفتیم. در چند صد قدمی مقابل ما از میان دریچه ها دیوار های مشبک معلوم شد و توجه را بیشتر جلب کرد. پیش رفتیم چهار اطاق بزرگ متصل هم مشرف بر آب های رودخانه بملاحظه رسید و دیدیم که در روی

دیوار های داخلی برای هزاران کبوترخانه ساخته اند. اینجا بلاشبه کبوترخانه مربوط لشکرگاه بود و در روزگار آبادی قصر هزاران کبوتر در بین جا نگهداری میشد. کبوتر پرانی در کاخ های سلطنتی مخصوص در مراسم جشن سده جزء تشریفات عصر بود و از قصاید سخن سرایان بزرگ عصر غزنوی و متون تاریخی آن عصر در بین موارد معلومات زیاد بدست می آید.

شام است، هوا تاریک شده. در حالیکه با عجله و شتاب از پای آخرین دیوار های جناح شرقی خرابه های لشکری بازار دور میشویم. پیکر خرابه ها چون هیولای عظیم ولی صامت و خاموش در دامان دشت و آغوش آسمان تکیه داده و در سیاهی شامگاهان منظره هول انگیز بخود گرفته است. در حالیکه از پای آخرین دیوار های جناح شرقی خرابه ها بطرف بقیه رفقای سفر بر میگردیم و پاهای ما در اثر گردش روز، روزیکه تمام آن به گردش و دوش اینطرف و آنطرف گذشته شخ و کرخت شده از دیدن خرابه های با عظمت و شگفت انگیز در خود احساس شادمانی و مسرت میکنیم و عجله داریم تا نوید این کشف بزرگ را به سائر رفقای سفر خود ابلاغ نمائیم.

این بود شرح گردش های یک روزه تحقیقات باستان شناسی و با اینکه به یقین چیز مهم و جدیدی کشف نموده بودیم هیچ کدام ما گفته نمیتوانستیم که این خرابه ها چه بود؟ به که تعلق داشت؟ وبکدام عصر و زمان ساخته شده بود؟ جناب سردار محمد یونس خان نایب الحکومه سابق قندهار اولین کسی است که اینجا را به نام لشکری بازار به ما معرفی کردند و واسطه کشف آن شدند. دوست دانشمند گرامی جناب خلیل اله خان خلیلی که آنروز با ما یکجا بودند بعد از اینکه ابهت و جلال ویرانه ها را دیدند در حالیکه هنوز در پای دیوار های نیمه ویرانه گشت و گذار داشتیم گاهی بیاد عظمت محمود و مسعود شعری از چکامه های غرای فرخی شاعر سیستانی میخواندند و گاهی هم به موقع از دفتر خاطرات پارچه ئی از تاریخ بیهقی گوشزد میفرمودند ولی با اینکه مجلدی از تاریخ بیهقی با خود آورده و آنرا در بین گردش ها در بین خرابه ها در دست داشتند نه ایشان و نه بنده و نه کدام نفر دیگر از رفقای همسفر ما حدس هم زده نمیتوانستیم که کلید همه اسرار این ویرانه ها که روزی کاخ با عظمت غزنویان بود، در همین کتاب موجود است. موسیو شلوم برژه مدیر هیئت حفاریات فرانسوی مثل ما مات و مبهوت مانده بود و پیوسته ملاحظات خودش را مبنی بر عظمت بنا و یکدست بودن پلان عمرانی و پاره شباهت های آنرا از لحاظ مهندسی به آبدات اسلامی دوره های عباسی و بنی امیه به رخ ما میکشید ولی با محافظه کاریهایی که علمای فرنگ دارند راجع به اصل و بود و تاریخ و بانی این همه آبادی های حیرت انگیز خاموش بود و دلیلی هم در بین نبود که یکی از ما گشاده تر حرفی بر زبان آرد. تا اینکه وارد قندهار و

کابل شدیم و بعد از مرور در تاریخ بیهقی دفعتاً ملتفت شدم که همین لشکری بازار واقع در مجاورت «بست» در کنار هیرمند به نام «لشکرگاه» یاد شده است. خواندن کلمه لشکرگاه بست کلید همه اسرار را بدستم داد و برای اینکه خبر این اکتشاف بزرگ را به هموطنان و علاقمندان زودتر داده باشم یک سلسله مقالاتی مفصل در روزنامه «اصلاح» و در شماره ششم مؤرخه اول سرطان سال 1328 در مجله «آریانا» تحت عنوان «لشکرگاه یا لشکری بازار» نشر کردم و از آن روز بعد اسم «لشکرگاه» در ذهن ها افتاد.

پیش از اینکه کلنگ اول حفریات به زمین لشکرگاه اصابت کند از راه مطالعات ادبی و متون تاریخی لشکرگاه، کوشک سلطنتی «دشت لکان» را به جامعه فرهنگی مملکت معرفی کردم و بدنه های مختلف این همه خرابه های با عظمت را پارچه پارچه تجزیه کرده و مسعود غزنوی را در روزگاران جلال و عظمتش در کوشک سلطنتی کنار هیرمند با حاجب ها و سپه سالاران و منشی ها و ایلچی ها با تمام رنگ آمیزهای بزم و رزم شاهانه اش رسم کردم و همگان آنرا مطالعه نمودند.

بدین سان شش سال قبل لشکرگاه کشف شد و متعاقباً با آغاز مراحل حفریات موسیو شلوم برژه و همکاران او، موسیو لوبر، موسیو کوریل، موسیو و مدام کزال با انبساط دامنه حفاری و تحقیقات قدم به قدم ساحه کشفیات علمی را منبسط ساختند و عکاسی از هوا که توسط پیلوت های افغانی صورت گرفت کمک شایان و بینظیری در انجام مرام باستان شناسان بعمل آورد. لشکرگاه کشف شد و با آن افق جدیدی در تاریخ آرت و هنر و جهاننداری غزنویان باز گردید. در حالیکه غزنه پایتخت باشکوه دودمان آل ناصر با آتش سوزی های مفصل «جهانسوز» و خرابکاری های قصدی چنگیز به اتلال خاک مبدل شده و امیدی نبود که از آن همه کاخ ها و کوشک ها که روزی در آفاق نظیر نداشت از لحاظ سبک عمرانی چیزی دستگیری ما کند دفعتاً لشکرگاه با مجموعه آبادی های نیمه ویرانه خود روزنه جدیدی برای ما باز کرد و اینک در حالی که از همین روزنه به روزگاران درخشان غزنویان در افغانستان نگاه میکنیم به کمک مأخذ ادبی و تاریخی و باستان شناسی یک سلسله معلومات جدید و بسیار قیمتمدار در صفحات آینده این اثر به خوانندگان گرامی و علاقمندان تاریخ کشور تقدیم میدارم.

گفتار دوم

حفریات در لشکرگاه

از 1922 باینطرف در نقاط مختلف افغانستان حفریات علمی ادامه دارد. در بین 30 سال شواهد گرانبھائی که هر کدام یادگار دوره ئی از ادوار مدنیت این سرزمین است کشف شد. حفریات لشکرگاه که در طی پنج مرحله مختلف سه سال ادامه پیدا کرد از نظر معماری و نقاشی کاخی را به ما معرفی کرد که با شھکار های هنری استادان چیره دست تعمیر و تزئین شده بود. در نتیجه این حفریات دامنه دار باب جدیدی در تاریخ فرهنگ غزنویان باز شده است که مطالعه آن برای ما و برای کسانی که در آثار تمدن اسلامی این دوره تاریخ افغانستان یا خراسان آنروز دلچسپی دارند بی نهایت مفید و قیمتمدار است.

حفریات در لشکرگاه

حفریات متکی به متون ادبی و تاریخی

اولین حفریات در یک خرابه اسلامی افغانستان

مراحل پنجگانه حفریات لشکرگاه

سه مجموعه خرابه های لشکرگاه:

مجموعه جنوبی، مجموعه شمالی، مجموعه مرکزی

قصر کبیر یا کوشک بزرگ

حرم سرای کاخ، مقر نظامی

مظاهر معماری و هنری عصر غزنوی

بازار و مسکوکات

در اثر گردش های مفصلی که به روز 26 حمل 1327 در کرانه های چپ رود هیرمند بین نقطه مقابل گرشک و بقایای شهر بست بعمل آمد، به شرحی که نوشتم بصورت غیر مترقبه وارد خرابه هائی شدیم که امروز بنام لشکری بازار شهرت دارد و در اثر مطالعاتی که در متون تاریخی و ادبی بعمل آمد ثابت شد که لشکری بازار همان جای و محلی است که بیھقی بنام «لشکرگاه» یاد کرده است و در نفس

مجموعه آبادی های آن، قصر سلطنتی دشت لکان وجود داشت که سلاطین غزنوی بخصوص محمود و مسعود در دوره های سلطنت خود گاه گاه روز ها، هفته ها بلکه ماه ها را در آنجا میگذرانیدند.

بعد از ملاحظه متون تاریخی و ادبی و شهادت صریح خداوندان سخن چون فرخی و عنصری و بیهقی که هر کدام به نحوی از دور و نزدیک از داخل و خارج و حتی از جزئیات قسمت های مختلف مجموعه آبادی های لشکرگاه صحبت کرده اند، برای بنده دیگر کوچکترین تردیدی باقی نماند که لشکری بازار موجوده در 6 – 7 کیلومتری «بست» همان «لشکرگاه» قدیم عصر غزنویان است. چنانچه بدون فوت وقت در طی مقاله های بسیار مفصل موضوع را در روزنامه ها و مجلات پایتخت نوشتم. ولی تنها تحقیقات تاریخی و ادبی کفایت نمیکرد بلکه مطالب متذکره در متون تاریخی و ادبی ثبوت میخواست و اثبات آن جز از راه حفریات باستان شناسی به طریق دیگر امکان نداشت.

چون موسیو شلوم برژه مدیر و بعضی از اعضای هیئت باستان شناسی فرانسوی روز 26 حمل 1327 حین گردش در خرابه های لشکری بازار حاضر بودند، مشاهده مجموعه آبادی ها که روی یک نقشه و پلان منظم بنا شده بود و ویرانه های آن هر بیننده ئی را تحت تاثیر میگرفت، مصمم شدند که در بهار سال آینده به حفریات اینجا آغاز کنند.

اگر به تاریخچه تحقیقات رسمی باستان شناسی که در افغانستان با ورود هیئت باستان شناسی فرانسوی در سال 1922 شروع شده است، نگاه کنیم، خواهیم دید که در مدت 25 سال، هیئت مذکور به اماکن و آبدات اسلامی تماسی نگرفتند (جز عکس برداری و بعضی مطالعات مختصر در غزنی) و بیشتر فعالیت های باستان شناسان فرانسوی منحصر به آبدات بودائی بود.

موسیو شلوم برژه که بعد از جنگ دوم جهانی به حیث مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی وارد افغانستان شد در پروگرام کار خود که حاوی تحقیقات در زمینه قبل التاریخ و کشف مظاهر هنری یونانی بود، دوره های اسلامی را گنجانیده بود ولی بعد از یکی دو مرتبه مسافرت به غزنی و دیدن تپه های خاک و وسعت دامنه های خرابه ها راجع به شروع کار حفریات تردد داشت تا بالاخره در مسافرت بهار 1327 (1948م) در حوزه هیرمند آنقدر خرابه های لشکری بازار بر او تاثیر کرد که از حفریات آنجا خودداری نتوانست.

روی همرفته در لشکری بازار پنج مرتبه حفريات بعمل آمد. مرحله اول و دوم در بهار و خزان 1328 (1949م)، مرحله سوم در خزان 1329 (1950م) و مرحله چهارم و پنجم در بهار و خزان 1330 (1951م). راجع به این مراحل پنجگانه حفريات لشکرگاه راپور های مختصری به ریاست موزه و مقالات مفصل تری از طرف موسیو شلوم برژه در مجله «Afghanistan» و بعضی مقالات هم از طرف بنده به فرانسوی و فارسی که بعضی آن ترجمه است، چه در مجله «Afghanistan»، چه در مجله آریانا و چه در جراید و روزنامه ها مثل «ژوندون» و «اصلاح» و «انیس» به چاپ رسیده و کنفرانس هائی هم وقت بوقت چه از طرف موسیو شلوم برژه در کتابخانه هیئت باستان شناسی فرانسه و چه از طرف بنده در سالون مطبوعات و موزه داده شد و در طی یک نمایش مؤقتی که در موزه کابل بعمل آمد بعضی از فضلا و مؤرخین پایتخت هم در موارد مختلف اظهاراتی فرمودند و بالاخره آخرین کتاب علمی محتوی تمام تحقیقات علمی هیئت باستان شناسی فرانسه با صدها نقشه و پلان و عکس در پاریس طبع خواهد شد.

برای اینکه خوانندگان گرامی این اثر کوچک از جریان حفريات لشکرگاه و نتایج آن بی اطلاع نمانند و از طرف دیگر چون در نگارش قسمتی از مطالب آینده متذکره این اثر کوچک به تحقیقات باستان شناسی استناد شده است بدون اینکه وارد جنبه های تخنیکی مسئله شویم، شرحی در کمال اختصار می نویسیم:

از لحاظ تحقیقات باستان شناسی مجموعه خرابه های عظیم لشکری بازار که همه در امتداد مسیر هیرمند افتاده است به سه دسته تقسیم میشوند:

1- دسته جنوبی

2- دسته شمالی

3- دسته مرکزی

مهمترین این سه مجموعه دسته جنوبی است که فرانسوی ها در نوشته های خود آنرا به صفت «قصر کبیر» یا «کوشک بزرگ» هم یاد کرده اند و مجموعه آبادی های نیمه ویرانه آن با حیاط وسیع خود تقریباً نیم کیلومتر طول دارد و در مقابل درب بزرگ آن جاده مستقیمی به طول نیم کیلومتر افتاده که دو طرف آنرا هم بقایای متناظر خرابه ها گرفته و به این ترتیب اقل در طول یک کیلومتر مهمترین مجموعه خرابه های لشکرگاه منبسط است.

در خاطرات روز اول ورود خود در لشکرگاه نوشتم که جاهائی را به حدس «تالار دربار» و «حرم سرای سلطنتی» خواندیم. قراریکه حفريات از روی شواهد آشکارا ساخت و بجایش شرح خواهیم داد، این مجموعه که باستان شناسان

فرانسوی قصر کبیر میخوانند همان کاخ سلطنتی بود که بیهقی بنام «کوشک سلطنتی دشت لکان» یاد کرده است و در جوار آن اطاق ها و قسمت هائی مخصوص زندگانی خصوصی سلطان یعنی حرم سرای قصر وقوع داشت.

دسته شمالی ویرانه های لشکرگاه منحیث نقشه و پلان عیناً به دسته جنوبی یعنی کوشک سلطنتی شباهت دارد ولی منحیث وسعت به پیمانہ (مقیاس) کوچکتر ساخته شده و این همان حصه ئی است که دیوان رسالت و تمام دیوان و دفتر و شعب اداری در آنجا تمرکز یافته بود.

دسته مرکزی از لحاظ نقشه و پلان معماری با سایر آبادی ها بالکل متمایز است و بیشتر جنبه های عسکری دارد و حتماً مقر نظامی ها و دوایر مربوط آنها بوده است.

غیر از سه دسته آبادی های فوق الذکر که مجموعه هر کدام حکم قصری را دارد دو قسمت آبادی دیگر را نیز باید حساب کرد: یکی یک سلسله باغ ها و حیاط ها و عمارات فرعی بطرف شرق مجموعه قصور سه گانه فوق و دیگر یک رشته آبادی ها که کنده کنده، مجموعه، مجموعه در امتداد مسیر هیرمند تا دیوار های حصار بست منبسط است.

جون در میان تمام مجموعه آبادی های نیمه ویرانه لشکرگاه کوشک جنوبی یا کوشک بزرگ برای حفریات مفیدتر و مساعدتر بود، هیئت باستان شناسی فرانسوی کاوش های مرحله اول و دوم فصل بهار و خزان سال 1328 (1940م) را در آنجا متمرکز ساخت.

کوشک جنوبی لشکرگاه یا کوشک سلطنتی شامل یک سلسله عمارات عظیم و مفصلی بود به چهار دور یک حیاط مستطیل شکل مرکزی که در هر ضلع خود ایوان بلند و بزرگی رخ بیک سمت داشت. دورادور قصر دیوارها و در دیوارها برج ها تعبیه شده بود و این استحکامات کوشک دشت لکان را به قیافه یک قلعه جنگی در آورده بود. با اینکه پای دیوار های حصار کوشک به ارتفاع 12 متر از سطح آب های هیرمند بلند قرار گرفته معذالک رودخانه بزرگ در اوقات آب خیزی گوشه ئی از باره و بروج کاخ را برده که صدمه های آب نمودار است.

پیشتر گفتیم که در مرحله اول و دوم حفریات بیشتر فعالیت باستان سنان در همین قصر وقف شد. بدون اینکه خط حفریات ایشان را نقطه به نقطه و اطاق به اطاق تعقیب کنیم ماحصل آن چنین است که در مرحله اول پارچه های تزئیناتی در

گل و گچ بری ها و حتی بعضی پارچه های تزئینات رنگه بدست آمد. آنچه بیشتر در جریان مرحله اولی حفریات اسباب مسرت مدققین گردید، کشف پارچه تصویر رنگه دیواری بود که صورت پسر جوانی را در جدار ستون گلی بکمال نفاست و زیبایی نشان میداد.

حفریات خزان 1328 (1949م) که آنرا مرحله دوم حساب میکنیم، باز در همین گوشک جنوبی جریان پیدا کرد ولی سراسر وقف در محوطه اطاق بزرگ مستطیل شکلی شد که بزرگترین اطاق قصر میباشد و این همان تالار مخصوص دربار کاخ است. علمای باستان شناس فرانسوی در کشیدن خاک ها و ترتیب پلان اصلی بارگاه سلطانی زحمات زیاد کشیدند. در کف تالار خاک و گل به عمق 4 متر متمرکز شده بود و در جریان عملیات خاک کشی پارچه های زیاد گچ بری ها و کتیبه های کوفی بدست آمد که قسمتی از آن تزئینات چه کتیبه روی پارچه هائی که از خشت پخته حجاری یا نقاشی شده بود و روش کار یا سبک طاق معروف بست بالکل یکسان است.

مطالعه سقف تالار دربار گوشک سلطانی از لحاظ معماری بسیار دلچسپ است. این سقف بزرگ هموار یا گنبدی و مدور هر طور بوده علاوه بر چهار دیوار اطراف، شش فیل پایه هم داشت که چهار آن مربع شکل بود و به چهار دیوار اطاق چسبیده بود و دو پایه دیگر آن بشکل حرف «ال» الفبای رومن در ته اطاق تعبیه شده بود. چینی که مهندس هیئت، موسیو لوبر، مشغول خاک کشی بود در قست های تحتانی روی دیوار های همین فیل پایه ها تصاویر رنگه ئی کشف کرد که از آن مشرح بحث خواهیم نمود. این امر مهمترین جنبه کشفیات لشکرگاه را تشکیل میدهد. مهندس هیئت در کف تالار دربار قصر مجرای آب و حوضچه ئی پیدا کرد و ثابت ساخت که روزی داخل گوشک سلطنتی و در داخل تالار دربار و بعضی اطاق های دیگر آب جریان داشت و این آب از رودخانه هیرمند ذریعه چرخ بلند میشد و چون کف تالار 12 متر از سطح رودخانه بلندی دارد بدون وسایل تخنیکی بلند کردن آب و جریان دادن آن در داخل قصر محال است.

چیز مهم دیگری که در مرحله دوم حفریات یعنی در طی کارهای فصل خزان 1325 (1949م) کشف شد، مقصوره یعنی مسجد کوچک، عبادتگاه خصوصی سلاطین غزنوی، است که متصل تالار دربار یا بهتر بگویم بین تالار دربار و حرم سرای سلطانی دیده شد و با محراب و تمام لوايح تزئیناتی و کتیبه های کوفی به موزه کابل آورده شده است. در نظر داریم آنرا به حیث نمونه قدیم ترین مسجد افغانستان مجدداً آباد کنیم.

در طی مرحله سوم حفریات که در خزان 1326 (1950م) آغاز شد، مدققین از تالار دربار در مجاورت ایوان شمالی کوشک سلطنتی پیش رفتند. در یکی از اطاق های شرقی ایوان شمالی صفه ئی پیدا شد که قبلاً هم نظیر آن در بعضی از اطاق های دیگر دیده شده بود. از نقطه نظر عرف و عادات و حیات اجتماعی کشف این صفه در میان اطاق های قصر و ذکر آن در اینجا اهمیت زیاد دارد بخصوص کسانیکه در عالم ادب از بزم های سلطانی و دیگر بزرگان عصر غزنوی چیزهائی شنیده اند، میدانند که این صفه ها چه جایگاهی بوده و روی این صفه ها در داخل و خارج عمارات و در باغ ها چه بزم های نشاط ترتیب می یافت.

چون کارهای حفریات کوشک بزرگ رو به تمامی میرفت یک قسمت فعالیت های هیئت در خزان 1950 مصروف کاوش و مطالعات دسته مرکزی آبادی های لشکرگاه شد و بعد از پاره حفریات و تدقیقات واضح شد که اینجا بیشتر شکل یک چونی نظامی دارد و بعضی انبار خانه ها هم در آن جا به ملاحظه رسید لذا کارها را در اینجا متوقف ساخته و به محوطه بزرگ باغ مقابل آبادی های دسته مرکزی لشکرگاه متوجه شدند.

در وسط باغ که چار ضلع آن با دیوار ها محاط است برجستگی ئی جلب نظر کرد بشکل صفه و این همان صفه ایست که روز اول ورود به لشکری بازار داخل همین باغ شدیم و همین صفه اولین نقطه ئی بود که نظر همه ما را بخود معطوف ساخت و در شرح خاطرات روز 26 حمل 1327 از آن یاد کردم. بهر حال هیئت باستان شناسی فرانسوی در طی مرحله سوم تحقیقات خود چون وارد محوطه باغ شد و به دقت اطراف و شکل صفه را بررسی نمود، حفریات را شروع کرد. بعد از کاوش های مقدماتی در وسط صفه حوضی هشت رخ نمودار شد و چهار سمت حوض چهار زینه پدیدار گردید. چون مدققین فرانسوی ملتفت شدند که این ترتیبات شکل تازه تری دارد، حوض را ویران کرده در سطح پایان تر آن به ارتفاع دومتر دیوارهائی یافتند و بعد از مطالعات مهندسی آشکارا شد که هسته اولی و قدیمی آبادی شامل اطاقی بود که به چهار طرف رخ به چهار سمت باغ چهار ایوان داشت و اینجا یک نوع جایگاه بهاری بنا یافته بود. خلاصه از لحاظ تحول عمرانی واضح میتوان گفت که در وسط این باغ در اول وهله یکنوع خانه با چهار ایوان ساخته شده بود و بعدتر خانه مذکور و ایوان های آنرا ویران نموده روی برجستگی خرابه های آن حوض هشت ضلعی ساخته بودند که اینهم یا قصدی یا خود بخود ویران شده و بالاخره بشکل صفه ئی درآمده است. حالا از نظر تاریخ باید جستجو کرد که مراحل مختلف این خانه، حوض و صفه به چه عصر و زمانی تعلق میگیرد. در عصر سلطان مسعود و مخصوصاً در هفت ماه

سال 328 هجری قمری که سلطان وارد لشکرگاه شد باغ مذکور باغ شکار بود و سلطان مسعود از روی صدف وسط باغ در یک روز 600 آهو شکار کرد. اگر کلمه صدف در آن عصر جایگاه مذکور و حوض را افاده نتواند، معلوم میشود که مراحل اولیه آبادی یعنی خانه و حوض پیشتر از زمان مسعود در عصر پدرش محمود وجود داشته و اگر صدف متذکره بیهقی دارای دیوان هائی هم بوده باشد نتیجه چنین میشود که رواق و ایوان ها در عصر مسعود آباد بوده و سلطان از زیر رواق ایوان های چهارگانه آهو ها را شکار کرده است.

آخرین محلی که مربوط به مرحله سوم حفریات لشکرگاه ذکر آن اینجا می آید مسئله بازار لشکرگاه و حفریات چند دکان آن است. قراریکه تسمیه لشکری بازار افاده میکند کوشک سلطنتی «دشت لکان» و ملحقات نظامی آن یا معسکر متذکره جغرافیه نگاران عربی بازار مخصوصی هم داشت که روز اول ورود به لشکرگاه در قسمت غربی دروازه کوشک بزرگ سلطانی بقایای دکان های آنرا در دو طرفه جاده مستقیمی به طول نیم کیلومتر ملاحظه نمودیم. هیئت باستان شناسی در روزهای اخیر خزان 1326 (1950م) پنج شش دکان بازار مذکور را حفریات نمود که نتایج حاصله را با پاره ئی ملاحظات دیگر بجایش ذکر خواهم کرد.

مرحله چهارم و پنجم حفریات لشکری بازار قراریکه ذکر کردیم در بهار و خزان سال 1330 (1951م) صورت گرفت. عملیات مرحله چهارم آنقدر مهم نیست ولی مرحله پنجم که آنرا آخرین دوره حفریات این محل میتوان خواند، منجر به کشف یک چیز مهم شد که عبارت از مسجد جامع لشکرگاه میباشد. طوریکه خواننده گرامی در همین مبحث حفریات این اثر ملاحظه فرمودند در طی عملیات مرحله دوم تحقیقات در خزان 1328 (1949م) در جوار تالار دربار کوشک، مقصوره یا مسجد مخصوص کاخ که عبادتگاه خصوصی سلاطین بود کشف شد. چون لشکرگاه با قصر سلطنتی و مجموعه کاخ ها و رهایشگاه های نظامیان و عساکر و بازار و غیره تقریباً بحیث شهر کوچک اداری و نظامی حصه ئی از اهالی بست در آنجا و در گرد و نواح قریب آن زندگانی داشتند و در ایام توقف سلاطین غزنوی جمع و جوش و ازدحام مردم در لشکرگاه به مراتب بیشتر میشد، وجود کدام مسجد جامع از ضروریات آن بود. در حالیکه هیئت باستان شناسی فرانسوی عملیات حفریات لشکری بازار را به اخیر رسانیده و نزدیک بود از کشف مسجد جامع نا امید شوند، در مجاورت خرابه های کوشک جنوبی لشکرگاه انبوه پارچه های خشت پخته ملاحظه نمودند و چون سائر آبادی های لشکری بازار همه از خشت خام میباشد وجود پارچه های خشت پخته مدیر هیئت باستان شناسی را تحریک کرد و بعد از سه روز کار بقایای پایه های مدور خشت پخته

پدیدار شد و بعد صحنی فرش با تخته سنگ های مرتب نمودار گردید و بالاخره در ظهر آبادی طاقی پیدا شد که بدون شبه و تردید محراب مسجد بود و بدین ترتیب هیئت باستان شناسی به کشف آخرین هدف خود که مسجد جامع باشد هم توفیق یافت و ممیزات این مسجد بزرگ را علیحده مطالعه خواهیم نمود.

قراریکه در صفحات اول این اثر ذکر کردیم باشندگان امروزه گرد و نواح بست، لشکرگاه عصر غزنویان را به نام «لشکری بازار» خوبتر میشناسند و دهکده ئی که اهالی در آن مسکون اند به اسم «لشکری بازار» یاد میشود. در گفتار اول و دوم این کتاب که عناوین برجسته آن «لشکرگاه چه وقت و چسان کشف شد» و «حفریات در لشکرگاه» میباشد دیده شد که در حصص غربی مجموعه خرابه ها در امتداد سرک مستقیمی که تقریباً نیم کیلومتر طول دارد بقایای دو رسته دکان ها هم ملاحظه میشود. چون لشکرگاه با کوشک سلطنتی و دوائر ملکی و نظامی ملحقه آن یک فرسخ از شهر بست دور بود، از خود بازار مخصوصی داشت که همه وقت و مخصوصاً در ایام ورود و توقف سلاطین غزنوی در لشکرگاه نهایت مهیج و گرم میشد و داد و ستد به میزان وسیع تر در آن بعمل می آمد.

در اثر کاوش های علمی هیئت باستان شناسی فرانسوی که آنهم محض در یک عده محدود دکان های بازار مذکور بعمل آمد، یکعده مسکوکات و ظروف گلی بدست آمده است که هر دو برای بسط معلومات ما نهایت مفید است. تعداد مسکوکات مکشوفه به 145 عدد میرسد که برخی مسی و برخی نقره ئی است، عده ئی خوانده شده و عده ئی خوانده نشده است. در میان مسکوکات مسی دو سکه به خلفای عباسی تعلق دارد که متاسفانه اسم و صفت یکی آن بخوبی خوانده نمیشود و دیگری به القادر با الله تعلق دارد. هکذا مسکوکات سامانی ها هم در بین است مانند مسکوکات نصر بن احمد، نوح بن منصور و منصور بن نوح. درین مجموعه مسکوکات یک عدد سکه ناصر الدین سبکتگین، 28 سکه نظام الدین محمود، یک سکه مسعود اول، یک سکه فرخزاد و دو سکه مسعود سوم و یک سکه هم از بای توز است که در بست در سال 359 هجری بضر ب رسیده. در میان مسکوکات نقره ئی 7 عدد به محمود، یکی به مسعود اول و دو عدد به سلطان ابراهیم تعلق میگیرد. روی همرفته از لحاظ تعداد اکثر مسکوکاتی که تا حال بدست آمده به یمین الدوله ابوالقاسم محمود بانی و مؤسس لشکرگاه تعلق میگیرد.

بدین ترتیب قدم به قدم و مرحله به مرحله در طی سه سال حفریات منظم و اصولی کوشک سلطنتی لشکرگاه و سائر کاخ های دشت لکان با باغ های شکار و بازار و مقصوره و مسجد جامع با جزئیات معماری و نقاشی همه یک به یک به تدریج آشکار شد و در روشنی یک دنیا معلومات جدید که برای تاریخ دوره

غزنوی افغانستان کمال اهمیت دارد و تاریخ هنر و فن و معماری دنیای اسلام بدان سخت نیازمند میباشد، در شرح مطالب آینده که در این اثر کوچک ذکر میشود استفاده شایان خواهیم نمود.

گفتار سوم

لشکرگاه و بست از نظر فرخی

من قیاس از سیستان دارم که او شهر منست
و ز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خیر

* * *

جهان را به شمشیر هندی گرفت
به شمشیر هندی باید گرفتن جهان
شهان دگر بازمانده بدو
بدادند چون سکزیان سیستان

* * *

گهی به بست درین بوستان طبع فروز
گهی به بلخ درین باغ های روح افزا

* * *

اندرین اندیشه بودم کز کنار شهر بست
بانگ آب هیرمند آمد بگویشم ناگهان
منظر عالی شه بنمود از بالای دژ
کاخ سلطانی پدید آمد از دشت لکان

لشکرگاه و بست از نظر فرخی
سیستان زادگاه شاعر

شاعر شیوا و رودزن توانا
شاعر بیابان گرد در بارگاه غزنویان
از زرنج تا بست، از بست تا لشکرگاه
از دژ بست تا کوشک لشکرگاه
تخیلات شاعرانه و حقایق تاریخی
سیستان، سجستان، نیمروز
حسن میمندی و آبادی مجدد سیستان
قلعه ارگ، قلعه سپهبد، ارگ زرنج

استاد ابوالحسن علی فرخی شاعر چکامه سرای و موسیقی نواز چیره دست که در اواخر قرن چهار و اوائل قرن پنج هجری میزیست به دو جهت لشکرگاه و بست را خوب می شناسد. یکی اینکه تولد یافته و اهل سیستان بود، دوم اینکه معاصر محمود و مسعود میزیست. نه تنها میزیست بلکه شاعر دربار و مدح سرای ایشان نیز بود و این دو نفر پدر و پسر در میان سلاطین مقتدر غزنوی کسانی بودند که لشکرگاه با کوشک سلطنتی و همهٔ مربوطات آن در عصر ایشان بنا یافت و به تدریج به مدارج کمال رسید.

«جولوغ» یا «قولوغ» پدر فرخی در دربار خلف بن احمد حاکم سیستان ملازمت داشت و فرخی که جوان وجیه و خوش سیما و خوش صوت بود بحکم ذوق و استعداد فطری به تحصیل علوم ادبی و موسیقی پرداخت تا شاعر شیوا و رودزن توانا شد. در حلقهٔ رفیقان همسن و سال، در مجمع دوستان یکدل، در باغ ها و نخلستان های بست و زرنج، در کرانه های مسیر رودخانه هیرمند گاهی رود و گاهی چنگ میزد و اشعار عشقی زیبای خودش را به آواز دلکش و گیرا میخواند. پسر یکی از ملازمان دربار حاکم بود و در خانهٔ پدری زندگانی متوسط ولی آرام و مرفهی داشت تا اینکه سلطان غزنه محمود زابلی کار خلف حاکم سیستان را یکسره ساخت و سیستان را به زیر نگین جهانبانی خود درآورد. فرخی در ین گیر و دار که بر زادگاه و موطنش آمد بینوا و بیچاره و آواره شد و تن به دهقانی در داد و در مقابل چند من غله خدمتگار یک نفر از دهاقین سیستانی شد و چند سال در خدمت او بود تا متاهل شد و مخارج عیالداري و خانوادگی او را مجبور ساخت تا دست از دهقانی بکشد و به مدح سرائی ممدوحان کریم و گشاده دست به چغانیان و غزنه روی آورد. چنانچه اقبال یاری کرد و کارش در حضرت غزنه بجائی رسید که غلامان زرین کمر و کنیزکان ماهروی همیشه دست ادب به سینه

در خدمت او ایستاده بودند و در سفر و حضر معاشر و ندیم و مجلس آرای سلاطین مقتدر غزنه، محمود و مسعود شد.

فرخی حوزه هیرمند، دشت پهناور اینطرف و آنطرف سواحل، راه های کاروان رو، باغ ها و شکارگاه ها و تمام کوائف جغرافیائی سیستان را به خوبی میشناسد و باید هم بشناسد زیرا مولد او سیستان است، ایام کودکی و جوانی را در همین محیط گذرانیده، همینجا تحصیل کرده و همین جا در روشنی سپیده صبح و در سرخی شامگاهان افق گشاده سیستان چنگ زده و رود نواخته است. سال ها در حالیکه فکرش مشغول تجسس مطالب ادبی بود و در کارگاه دماغ شعر نیکو میساخت، دست و پایش مشغول رهنمائی و اداره قلبه و گاو آهن بود.

فرخی در اوقات مختلف عمر در عرض و طول سیستان، در بیابان های سهمگین روی ریزه سنگ های سیاه دشت های پهناور، در راه های کاروان رو بین زرنج و بست، در ترعه سنارود، و در کرانه های ساحلی هیرمند گردش ها و مسافرت ها کرده و در قصیده معروفی که در مدح خواجه منصور بن حسن میمندی ساخته و مطلعش اینست:

چون بسیچ راه کردم سوی بست از سیستان
شب همی تحویل کرد از باختر بر آسمان

شرح یکی از مسافرت های خودش را از سیستان بطرف بست بیان میکند که معرف عمق فکر، قدرت تخیل در ریزه کاری های شاعرانه و معلومات وسیع او در باب سیستان و جلگه های دو طرفه حوزه هیرمند است. دشت های پهناور که بین زرنج و بست افتاده، ریگستانی که بطرف جنوب غرب این نواحی منبسط است همه را دیده است.

شاعر دهقان منش سیستان در آوانی که هنوز جهان ماده بر صورت زیبای او لَبخند نزده بود و پای پیاده بیابان گردی میکرد در دامان صحرا در دشت های بیکران بین دو شهر تاریخی رنج ها دیده و آزار ها کشیده که شرح آنرا پایان تر از زبان خودش خواهیم شنید. استاد فرخی در دشت های سوزان سیستان که روز در تابش آفتاب نیمروز چون کوره حداد داغ میشود، غالباً این مسافرت ها را شبانگاه انجام میداد و در حالیکه راه دراز او را مانده و زله و خسته میساخت و خواب بر او چیره میشد با عروسان سپهر و دختران آسمان سرگوشی و راز و نیاز میکرد و در تخیلات بسیار بدیع شاعرانه آسمان ژرف و نهایت تاریک سیستان چون دریای بیکران در نظرش جلوه میکرد و ستارگان سپید را گاهی به

کشتیهای سیمین و گاهی به جنگ اورانی تشبیه می نمود که زره های پولادین بر گیسوان پوشیده و از میدان پهناور فلک مشغول آتشباری باشند. فرخی شاعر شیوا بیان و موسیقی نواز هنرمند سیستان که در کارگاه دماغش هزاران تشبیه و استعاره قشنگ و بکر موج میزند در حالیکه راه می پیماید و چشمش بر صفحه لاجوردین آسمان دوخته است، گاهی برگ های نسترن پاشیده روی برگ های بید می بیند و گاهی دانه های لؤلؤ بر پر نیان سیاه مشاهده میکند و به مجردیکه از آسمان تخیلات فرود می آید و پیش پایش را میبیند، بیابانی مشاهده میکند و در عالم تنهائی در سهمگین راهی که فرازش ریزه سنگ سیاه است پهن و دشتی میبیند که تشبیش را توده های ریگ روان فراگرفته. ریگی که میدان دیو و خوابگاه ازدها است و سنگ ریزه های آن بالین ببر و بستر شیر ژیان میباشد. فرخی شاعر بیابان گرد در ین صحرای بی پایان رنج ها دیده و آزار ها کشیده. گاهی هنگام رفتن سنگ ریزه چون نیشتر در پایش فرو رفته و گاهی هنگام خفتن چون نیش گزدم در پشت و پهلوی خلیده و در عالم تنهائی جز بانگ غول یاری و غمگساری نداشت. شاعر در حالیکه از پهنائی دشت و درازی راه در اندیشه فرو رفته بود و کران بیابان در نظرش ناپیدا بود، ناگهان آب هیرمند از کنار شهر به کوشش میرسد و نزدیک شدن شهر بست را به او اعلام میکند. چون بست و بالا حصار آن متصل مسیر رودخانه و فراز آب های آن قرار داشت، اول تر نظر مسافر را جلب میکند و «منظر عالی شهه» از بالای دژ به نظرش میخورد. این «منظر عالی شهه» همان کوشک اختصاصی سلطانی است که در بلندترین نقطه بالا حصار قرار داشت. فرخی در حالیکه دلش از مسرت ورود به شهر بست شاد و خرسند است، نزدیک تر می آید و به کناره های رودخانه هیرمند میرسد و مرکبان آب را که همان کشتی های اختصاصی شهر است، روی آب می بیند و پالهنک هر یکی را پیچیده به لنگر های وزمین و سنگین چون کوه گران مشاهده میکند تا اینکه از رودخانه میگذرد و در پیرامون آبادی های شهر بست میرسد.

قراریکه در صفحات پیشتر این اثر شرح دادیم، شهر بست و لشکرگاه و یک سلسله آبادی هائی که در فاصله 6-7 کیلومتری میان این دو نقطه افتاده همه در سواحل چپ مسیر هیرمند روی پهناور دشتی واقع شده اند که در متون ادبی و تاریخی اسم آن به ضبط های مختلف آمده و اینک فرخی آنرا در ین قصیده غرا و شیوای خود در قالب وزن و قافیه بنام «دشت لکان» یاد کرده که بگمان بنده این ضبط بر همه مرجح است. به شهادت بیهقی و در روشنی تحقیقات امروزی میدانیم که لشکرگاه از بست یک فرسخ یا 6-7 کیلومتر فاصله داشت بدین جهت حینیکه فرخی در سواحل چپ هیرمند در پیرامون بست، فراز دشت، میرسد از دور کوشک سلطنتی را میبیند و میگوید: "کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان". این کاخ سلطانی که در مأخذ و متون ادبی و تاریخی به نام لشکرگاه و معسکر و

کوشک لشکرگاه و کوشک دشت لکان هم یاد شده است، هسته اصلی لشکرگاه بود که وقت بوقت سلاطین غزنوی بخصوص محمود و مسعود حین ورود در بست در آنجا اقامت می‌گرفتند. معلوم نیست این سفر فرخی در چه تاریخی صورت گرفته. چون قصیده در مدح خواجه منصور بن حسن میمندی است و خواجه در روزگاران محمود به اقبال میزیست، این مسافرت بگمان غالب در عصر محمود صورت گرفته ولی از نظر ملاحظات مبنی بر آبادی های بست و لشکرگاه موضوع فرق زیاد نمیکند زیرا در تمام دوره عمر شاعر چه در عصر محمود و چه در زمان سلطنت مسعود اول، بست و لشکرگاه آباد بود منتها در عصر مسعود بر دامنه آبادی های هر دو محل افزایش زیاد بعمل آمد.

استاد فرخی قراریکه در آغاز این مبحث گفتیم زادگاهش سیستان بود و پدر و خانواده و دوستانش همه در سیستان زندگانی داشتند و خود پیش از ارتباط به دربار غزنویان و بعد از آن در کودکی و جوانی در ملازمت و دهقانی در روزگار مسعود و باشکوه درباری، در خانه پدری، در کلبه دهقانی، در کوشک سلطنتی زندگانی کرده نه تنها بست و لشکرگاه بلکه همه سیستان و اکثر شهرها و قلعه های آن را دیده و میشناسد. جدر و مد سیستان با جدر و مد زندگانی شخصی خود او هم آهنگ بوده. در ایام حکومت خلف که پدرش ملازمتی داشت، او هم زندگانی متوسط و آرامی داشت. در جنگهایی که میان محمود غزنوی و خلف حاکم سیستان بوقوع پیوست و فرخی خود شاهد واقعات بود، همانطور که سیستان و شهرهای آن خراب و ویران شد و اهالی آن دربردر گردید، فرخی هم بی سر و سامان و بی خانمان شد. چون سیستان بالاخره تسلیم سلطان محمود غزنوی شد و کاخ ها و شهرها سر از نو آباد گردید، فرخی هم بدربار راه یافت و روزگار لبخندی به رویش زد و چون بیهقی بنای اول آبادی های لشکرگاه را به محمود نسبت میدهد. (با اینکه بست و حوالی دور و نزدیک آن در عصر سبکتگین فتح شده بود) یقین کامل دارم که این نقطه در مجاورت شهر بست در پناه مجرای هیرمند، در آستانه سیستان از نظر سوق الجیشی نظر محمود را جلب کرد و بعد از اینکه خلف اسیر و سیستان ولایتی از ولایات قلمرو غزنویان شد، امر آبادی معسکری از طرف محمود داده شده است که عبارت از همان لشکرگاه میباشد.

فرخی در قصیده ئی که در مد خواجه ابو علی حسن میمندی وزیر دانشمند محمود غزنوی دارد، مطلع آن این است:

مهرگان امسال شغل روزه دارد پیش در
خواجه از آتش پرستی توبه داد او را مگر

شرحی دارد مبنی بر انتساب خودش به سیستان و از میان رفتن خلف حاکم آنجا و خرابی هائی که در نتیجه جنگ واقع میشود و بعد مجدداً در عصر غزنویان بخصوص در زمان محمود چطور از نو شهرها و کاخ ها آباد میشود. اینک ابیات مورد ضرورت را درین مورد از قصیده فوق اقتباس میکنم:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر منست
و ز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
شهر من شهر بزرگست و زمینش نامدار
مردمان شهر من در شیرمردی نامور
تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت
در ستم بودند از بیدار هر بیدادگر
برکشیدند از زمین و باغها سرو و سمن
باز کردند از سرای و کاخها دیوار و در
هر سرائی کان نیکوتر بود و آن خوشتر نمود
همچو شارستان قوم لوط شد زیر و زبر
کدخدایانش خریده خانه ها بگذاشتند
زن ز شوی خویش دور افتاد و فرزند از پدر
بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند
سالها بودند مسکین از غم و خون جگر
چون شه مشرق وزارت را به خواجه باز خواند
بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر
عالمان را باز خواند و مردمان را باز داد
شوی با زن گشت و زن با شوی و مادر با پسر
خانها آباد گشت و کاخها بر پای شد
با خضر شد بار دیگر باغ های بی خضر
روزگار سیستان را با نکوئی عدل او
باز شناسم همی از روزگار زال زر
از ولایت های سلطان سیستان بر گوشه ایست
نیست از انصاف آن از عمل او نابهره ور

این پارچه بخوبی نشان میدهد که فرخی خود شاهد حدوث واقعات در سیستان بوده و ظاهر میسازد که در اثر جنگ سپاه غزنوی با خلف حاکم سیستان خرابی های زیاد بر شهرها و آبادی های این ناحیت وارد شده. درخت ها را از ریشه کشیدند. در و دروازه به سرای ها و کاخ ها نماندند و همه این پیش آمدهای ناگوار علی الرغم امر و اطلاع سلطان محمود صورت گرفت تا اینکه خواجه ابو علی حسن

میمندی به وزارت منصوب شد و در اثر توجه او خانه ها و کاخ ها سر از نو آباد شد و باغ ها دوباره سبز و خرم گردید و سیستان آبادی دیرینه را از سر گرفت و از پیشتر بیشتر آباد شد. در این قصیده فرخی، سلطان غزنوی را به لقب «شاه ایران» و «شاه شرق» یاد کرده و چون دامنه قلمرو امپراطوری غزنویان تا ری و سپاهان در خاک های عراق (ایران کنونی) و تا سواحل بنگاله در سرزمین هندوستان رسیده بود، جا دارد که او را شاه ایران و شاه شرق بخواند. [ایران امروز با ایران زمان غزنوی نام دو کشور مختلف است که خواننده باید متوجه باشد. برای معلومات بیشتر به این موضوع به کتاب "افغانستان در شاهنامه" اثر احمد علی کهزاد 1355 مراجعه شود.]

استاد فرخی در قصیده دیگر که در مدح یمین الدوله محمود دارد و مطلعش اینست:

سال و ماه نیک و روز خرم و فرخ بهار
بر شاه فرخنده پی فرخنده بادا هر چهار

در باب فتح سیستان گوید:

تا تو ای خسرو حصار سیستان بگشاده ئی
استواری نیست کس را بر حصار سیستان

بعد از اینکه سیستان مفتوح شد و در شمار ولایات سلطنت غزنویان قرار گرفت، مردانی بزرگ از آن ناحیه به دربار سلاطین غزنوی تقرب یافتند. از آن جمله یکی ابوبکر حصیدی سیستانی است که ندیم سلطان محمود شد و فرخی در مدح او قصیده ئی دارد و در یکی دو از ابیات آن بسط نفوذ سلطان را بر سیستان افتخاری برای سیستان و سیستانیان می شمارد چنانچه گوید:

سیستان را بتو فخر است و جهان را بتو فخر
اینجهان را به جهانداری و شاهی در خور
شاه گیتی ملک شرق، سلطان زمین
آنکه از باختر او را ست جهان تا خاور

در قصیده دیگری که در مدح همین ابوبکر حصیری سیستانی دارد «سیستان» و «نیمروز» نامهایی را که در قرون وسطی در بیان جغرافیه نگاران فارسی زبان و عربی متداول بود یاد میکند و میگوید:

سیستان خانه مردان جهانست و بدو است
شرف خانه مردان جهان تا محشر
سام کیست، کجا سایه آن خواجه بود
خواجه را اکنون چون سام غلامیست نگر
نیمروز امروز از خواجه و از گوهر او
بیش از آن دارد کز سام یل و رستم زر

فرخی غیر از «سیستان» و «نیمروز» شکل دیگر اسم ولایت را که سجستان باشد
و آنها در آثار مؤرخین و جغرافیه نگاران عرب معمول بود در یکی از قصاید
خود ضبط کرده است و اشاره به محمود میگوید:

آنکه چو او را پدر به بلخ همی خواند
خطبه همی ساخت خاطبش به سجستن

هکذا اصطلاح «سکزی» و «سکزیان» که در مورد باشندگان سیستان استعمال
میشد در اشعار فرخی آمده و اشاره به یمین الدوله ابو القاسم محمود غازی گوید:

جهان را به شمشیر هندی گرفت
به شمشیر هندی باید گرفتن جهان
شهان دگر باز مانده بدو
بدادند چون سکزیان سیستان

فرخی از شهرها و قلعه های سیستان مانند بست، زرنج، قلعه ارک، قلعه سپهد
و غیره در قصاید خویش نامبرده در حالیکه ممدوح او عموماً سلطان محمود است.
در اشعار زیاد به شاهکارهای رزمی او اشاره میکند و میگوید:

آماج تو از بست بود تا که به پنجاب
پرتاب تو از بلخ بود تا بفلسطین

هزار بار گرفته است به زبانه ارک
هزار شهر گشاده است به ز شهر زرنج

آنکه بر کند بیک حمله در قلعه تاغ

آنکه بگشاد بیک تیر در ارگ زرنگ

شاهی که فتاحست مر او را چه فتح ارک
شاهی که جنگ هاست مر او را چو جنگ خان

خلاف تو کرده است یعقوبیان را
بارک و بطاق و سپهد مجاور



باقی در آینده